

آداب و مراسم سماع

دکتر علی دانشورکیان

استادیار دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران

(از ص ۷۵ تا ۹۰)

چکیده:

معرفت، صفت بارز روح انسانی است و عرفان از آغاز آفرینش، فراتر از مشخصات شناسنامه‌ای ملت‌ها، در عمق شناسه‌های فرهنگی ایشان نفوذ کرده است. عرفان اسلامی و ایرانی هم که شکل متکامل و پالایش شده‌ای از عرفان است دارای ابعاد و جنبه‌ها و سلسله رفتارهایی است. سماع یکی از آن رفتارهاست که از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است. این مقاله روایتی است مختصر از آداب و مراسم سماع در عرفان اسلامی ایرانی.

واژه‌های کلیدی: سماع، آداب، مراسم، عرفان.

مقدمه :

آدم غریب^(۱) از آغاز غربت برای بیان درد خویش تا آن جا که عقلش می‌رسید به هر چاره‌ای متوسل شد. از حجاری دیواره غارها تا نیایش‌های خاموش و بی‌لفظ و سکوت‌های طولانی و گریه‌ها و راز و نیازها، به شعر خواندن‌ها و به رقص رفتن‌ها و موسیقی و... همه و همه از آلات و اسباب بیان احساس غریبانه آدم و تسکین دردهای فراوان ابدی و ازلی و افروختن چراغ امید وصال در دل دردمند و فراق زده اوست.

«تنهایی»، صفت بارز روح انسانی است. جوهر الهی «خودآگاهی، آزادی و آفرینندگی» که نوع بشر را تا مرحله تکاملی «انسان بودن» بالا می‌برد، بیگانگی او را با طبیعت عنصری، نظم کور و کائنات ناآگاه و بی‌احساسی که او را احاطه کرده‌اند توجیه می‌کند. مذهب، عشق و هنر سه جلوه این «روح غریب» است. روح غریب

-۱-

به مویه‌های غریبانه قصه پردازم...
مهیمنای رفیقان خود رسان بازم
حالیبا دبر مغان است حوالت گاهم

نماز شام غریبان چو گریه آغازم
من از دیار حبیبم نه از بلاد غریب
صوفی صومعه عالم قدسم لیکن

(حافظ)

و البته گستره عرفان فارسی سرشار از غم و درد هجران و فراق و غربت است که اگر غم هجران و فراق و غربت را اصلی‌ترین بن مایه (Motife) ادبیات عارفانه فارسی بنامیم، بی‌توجیه نیست.

بمانده در غریبستان به زاری
نپرسی از غریب خود نشانی

منم دور از تو در صد رنج و خواری
نسیابی در غریبستان زمانی

(عطار، خسرونامه)

جانا به غریبستان چندین به چه می‌مانی بازآ تو از این غربت تا چند پریشانی

(مولانا، دیوان شمس)

آداب و مراسم سماع / ۷۷

این نی بریده از نیستان که هماره از فراق اضطراب، حسرت انتظار و بیزاری از وضع موجود می نالد و هر چه به «خود» بیشتر پی می برد، تنهاتر می شود و پیوندهای ناخودآگاهش با طبیعت بیشتر می گسلد و با حکایات و شکایات محزونش آرزومند است که از این تنگنای بی درد و بیگانه، بر بال روح بی تاب خویش بایستد و به نیروی عشق و هدایت عرفان به آن «نمی دانم کجا» ی آشنایی که اینجا نیست بگریزد و یا به دعوت پیغامی غیبی و راهبری و رسولی که از «آنجا» خبر آورده است خود را نجات دهد. (شریعتی، ص ۲۹-۲۷)

سماع؛ مجموعه موسیقی، آواز و رقص در ادبیات عرفانی فارسی برای ارتباط ماوراء الطبیعی و غیر مادی عارف و سفر فراسویی روح او به دور از تعلقات و وابستگی های مادی و عادی، ترکیبی آسمانی یافته اند. اما این ارتباط فراسویی که از آن به جذب و اشراق و از خود بی خود شدن و فنا و توحید هم تعبیر شده، بالمآل خارج از اختیار و عارف نیست؛ چنان که عوامل برقراری این ارتباط خارق العاده و آسمانی برای حصول جذب و اشراق و فنا نیز خارج از قابلیت و استعداد و جوشش نیست، بلکه به تعبیر اهل عرفان بخش عمده ای از آن در قلمرو اختیار و اراده حضرت حق است. (همایی، ص ۳۸۸؛ هجویری، فصل احکام السماع)

اجزای سماع یعنی موسیقی، آواز و رقص، گاهی مهم تر از قابلیت های فردی عارف نیز می شوند و به عبارتی پدید آورنده «حال و وجد» عارف هستند. سماعی که نزد متشرعین مشروط و لیکن نزد اکثر بزرگان عرفان و تصوف از راههای مهم وصول به «حال و وجد» است. به این ترتیب که سماع در قلب ایجاد وجد می کند و وجد هم حرکاتی را در بدن پدید می آورد موزون و غیر موزون، اگر غیر موزون باشد «اضطراب» است و اگر موزون باشد «کف» است و «رقص». (هجویری، فصل احکام

السماع^(۱)

۱- مجلس سماع؛ محلی است که مردان خدا در آنجا تجلی و رؤیت خدا را تجربه می‌کنند و گویی سماع، آنها را از عالم‌های دیگر بیرون می‌آورد و به لقای حق واصل می‌کند. (زرین کوب، سرنی، ج ۲، ص ۶۹۶) سیر و سلوک مردان خدا ریشه در احساسات و تمایلات فطری و تخیلات زیبای ایشان دارد و هم از این روست که زیبایی دوستی و عشق به جمال، مرد خدا را از عالم حس به جهان معنا می‌کشاند و ذره‌ای زیبایی و توازن و هماهنگی کافی است تا او به انفعال گراید و دست افشان و پای کوبان گردد. و از آنجا که برای عارف، اسباب سماع در همه پدیده‌های عالم فراهم است و نغمه الهی و سرود عظمت خداوند برای دارندگان گوش‌های شنونده اسرار از هر پدیده‌ای بلند است و هر ذره‌ای محمل پرده‌ای از پرده‌های موسیقایی و نواهای آسمانی است او به هر بهانه‌ای احساس حال و شوق و جذب و وجد می‌کند خواه بانگ مؤذن باشد یا فریاد رهگذر، ترتیل قرآن باشد یا نغمه مرغان چمن. (همایی، در اسلام، ص ۳۹۰-۳۹۲) و این همان سماع راست است که در تزکیه نفس سالک اهمیت قابل ملاحظه‌ای دارد و با سماع بی دردان که در مذهب صوفیان مورد طعن و انکار است متفاوت است. (زرین کوب، سرنی، ج ۲، ص ۶۹۴) به عنوان نمونه ابیات نی نامه مولانا بی شک الهام خاطره یک سماع راست است، سماعی که عامل پدیداری اش غیبت

۱- البته این تعبیر (رقص) با آن دل زدگی بورژوازی و آلام و احلام فلسفی و احساسی انسان‌های مرفه که در پی رفاه و غفلت همسان‌اند متفاوت است. این رقص انعکاس دغدغه‌های سری اهل رنج و تعهد و هدف است که به دنبال سرگرمی نیست و به اندیشه‌ای متصل است که با حقیقت آمیخته و در خلاء فراغت سرگردان نیست و به پرچی و بیهودگی و بی‌انتظاری و فرصت‌طلبی و خود فریبی و آرامانگرایی و طغیان منشی و مالیخولیایی و خیال بافی و وهم پرستی منتهی نمی‌شود. و هیجانش هم طبعاً از قبیل هیجان‌های ناشی از غرایب و عجایب تسفن‌های جنسی و سرگرمی اعجاب آور و بازی‌های تند و خیره‌کننده رقص و رنگ و نور و موسیقی نیست. (شریعتی، بخش اول)

آفتاب قونیه است. او به جای آنکه یاران سرخورده و پشیمان را برای پیدا کردن ردپای یار به هر سو گسیل دارد به سماع و رقص و وجد و شعر که یادگار شمس بود روی آورد. ندای قلب به او می‌گفت که گمشده عزیزش را جز در شعر و غزل و رقص و سماع نمی‌توان بازیافت و از این رو قوالی نماند که به سماع خویش نخواندش و دعوتی نماند که وی آن را تبدیل به مجلس سماع نکرد. شهر از شور و حال او پر ولوله گشت گویا گلبانگ عاشقانه‌ای که از سماع او بر می‌خواست و بانگ چنگ و چغانه‌ای که از خانه او به فلک می‌رفت مرغ محبوب آسمانی او را به آشیانه متروک باز خواهد آورد و او به رهنمونی عشق و سماع و فقر و ترک نفس، طریق روحانی خود را پله پله می‌پیمود (زرین کوب، پله پله تا ملاقات خدا، ص ۱۶۱ تا ۱۶۸؛ کاشانی، ص ۱۹۴ تا ۱۹۵). به ویژه رقص را که زاییده مقدس موسیقی می‌دانست برایش همچون نیایشی رمزی بود و لازمه سماع راست و متضمن اسرار طریقت. (زرین کوب، سرنی، ج ۲، ص ۶۹۷) و این است آن سماعی که غذای عاشقان و مشتمل بر ذوق و خیال وصل و اجتماع است و عاشقان حق که در عالم «الست» به آوازهای خوش روحانی انس داشته‌اند امروز در گرفتاری عالم نفس و کدورات حسی با شنیدن پرده‌ای از آن آوازه‌ها، روح و جانیشان از غایت شوق به جوش و اضطراب می‌آید و عشق و اشتیاقشان به زیادت و افزونی. (زرین کوب، سرنی، ج ۲، ص ۶۹۴ تا ۶۹۵)

پس غذای عاشقان آمد سماع که دراو باشد خیال اجتماع

(مثنوی مولوی)

فیثاغورس و افلاطون هم تأثیر موسیقی و نغمات موزون را در انسان از آن جهت می‌دانستند که اینها یادگارهای خوش حرکات موزون آفرینش در عالم ذر را در روح ما بر می‌انگیزانند و آن نغمات آسمانی مانوس و معهود قبل از جدایی را در ما

می نوازند و نسیم آن شامه جان را بر آن خاطر عاطر می گذراند.^(۱) و همین است که جنید در پاسخ به پرسشی که گفت: چرا سماع آرامش را به اضطراب کشد فرمود: حق تعالی ذریت آدم را در میثاق خطاب کرد که «الست بریکم؟» همه ارواح مستغرق لذت آن خطاب شدند چون در این عالم سماع شنوند در حرکت و اضطراب آیند. (همایی، ص ۳۹ تا ۹۲)^(۲) ذوالنون مصری سماع را وارد حق می داند و

۱- فیثاغورس فیلسوف و ریاضی دان معاصر کوروش و داریوش هخامنشی. او دریافت که ترکیب صوت ها در تولید نغمه ها تابع تناسبات عددی هستند لذا موسیقی را نیز مانند هندسه و نجوم از رشته های علوم ریاضی می داند. پیروان و طرفداران مکتب علمی و فلسفی او ضمن اعتقاد به کرات دهگانه چنین می گفتند که فاصله کرات از یکدیگر به نسبت فاصله اعدادی است که نغمات آوازه ها را می سازد و گردش آنها نیز نغمه ای ساز می کند که روح عالم است و آن را گوش مردم به واسطه عادت یا بی استعدادی درک نمی کند و همچنان که اجسام هر یک عددی هستند ارواح نیز اعدادند و جزیی از روح جهان و اخگری از آتش علوی و برقی از فکر الهی، جاوید و نمردنی! جز آنکه در سیر خود بر حسب چگونگی زندگانی تن، از درجه خویش پست یا بالاتر شوند یا به جای خویش می مانند. افلاطون فیلسوف حکیم یونانی صاحب فلسفه وحدت وجود که در آن حقیقت را واحد می داند و احدیت را منشا، اصل کل وجود، می گوید موجودات جمیعاً تراوش و فیضان مبداء نخستین هستند و غایت وجود هم بازگشت به مبداء است و موجودات در قوس نزول، عوالم روحانی و جسمانی را ادراک می کنند.

۲- این عقیده در آثار عرفا به ویژه اشعار ایشان نیز دیده می شود. از جمله مولانا در ماجرای هجرت ابراهیم ادهم از ملک خراسان می گوید:

لیک بد مقصودش از بانگ رباب	همچو مشتاقان خیال آن خطاب
نالہ سرنا و تہدید دہل	چیزکی ماند بدان ناقور کل
پس حکیمان گفته اند این لحن ها	از دوار چرخ بگرفتیم ما
بانگ گردش های چرخ است این که خلق	می سرایندش به طنبور و به حلق
مومنان گویند کاتار بہشت	نغز گردانید هر آواز زشت
ما ہمہ اجزای آدم بودہ ایم	در بہشت آن لحن ها بشنودہ ایم...

برانگیزاننده دل‌ها در حرص حق جویی و می‌گوید: هر که سماع را به حق شنود به حق راه یابد. (۱)

۲- مقامات سماع؛ در تحقیق و پژوهش امام محمد غزالی در کیمیای سعادت، سماع را سه مقام است. البته این مقامات سه‌گانه در گفتار و آثار بزرگان به شیوه‌های مختلف آمده است. (۲) لیکن در گفتار ابوحامد به طور مشخص و شفاف به آن پرداخته شده است. آن سه مقام عبارتند از: فهم، وجد و حرکت.

الف) فهم: در توضیح و تفسیر این مقام آمده است کسی که اندیشه دین و حب حق تعالی وجه غالب رفتار انسانی او باشد از دو مرتبه و درجه خارج نیست. یکی درجه مریدی که دارای احوال مختلف است و اگر شالوده علم و اعتقادش دارای استحکام نباشد در سماعش اندیشه‌های کفرآمیز راه خواهند یافت. هر مریدی که آغاز روان و بکام داشته باشد و بعد ضعیف‌تر شود به تردید می‌افتد که

که در او باشد خیال اجتماع
بلکه صورت گردد از بانگ صغیر
آن چنان که آتش آن جوز ریز

(مثنوی، دفتر ۴)

پس غذای عاشقان آمد سماع
فوتی گیرد خیالات ضمیر
آتش عشق از نواها گشت تیز

۱- شیخ سعدالدین حموی هم در این باب سروده است:

جان را به سراپرده اسرار برد
بردارد دو خوش به عالم بار برد

دل وقت سماع بوی دلدار برد
این زمزمه مرکبی است مر روح ترا

(همایی، ص ۳۹۲)

۲- در اکثر قریب به اتفاق آثار منظوم و منثور عرفانی بر این تعابیر بر می‌خوریم. از جمله حکایات شیخ ابوسعید ابی‌الخیر، منازل السائرین خواجه عبدالله انصاری، مصباح الهدایه عزالدین کاشانی، آثار عطار، مولانا، جامی، کشف‌المحجوب، و صدها گفتار و مقاله از عرفای دوره‌های مختلف عهد اسلامی، که البته بخش‌هایی از این اشارات در همین تحقیق آمده است.

حال حضرت حق تغییر کرده، در حالی که تغییر صفت انسان است و اگر حجابی است از سوی خود اوست.^(۱) و درگاه خداوند همواره گشاده است. سماع مرید بر سبیل فهم معنی است، او باید نقایص خود را در حق حق تعالی بفهمد اگر نکند به کفر می‌غلتد از این رو سماع برای ایشان خطرناک است. دوم درجه مرادی؛ درجه کسی است که از مریدی گذشته و احوال و مقامات را سپری کرده و به فنا رسیده و سماع او نه بر سبیل فهم معنی است بلکه چون سماع او را برسد آن حال نیستی و یگانگی اش تازه گردد و از خود غایب شود. به مثل اگر در آتش افتد بی خبر خواهد بود. در این درجه بر خلاف درجه اول، صفات بشری کمتر و ویژگی‌های خداوندی بیشتر است.

ب) وجد: این مقام پس از فهم دست می‌دهد، حالتی که در عارف پدید می‌آید و بی سابقه است. حقیقت وجد دو جنس است یکی احوال و دیگر مکاشفات. اما احوال صفاتی هستند که بر عارف غالب می‌شوند و وی را مست کنند. صفاتی از قبیل شوق، خوف، عشق، طلب، اندوه، حسرت و... که بر حواس غلبه می‌کنند تا عارف نبیند و نشنود. مکاشفات، هم عبارت است از نمود آثار مثالی و عینی در نظر عارف. اثر سماع در این مقام آن است که دل را صافی می‌کند چونان آینه که بر آن گردی نشسته و سماع چون دستی آن را پاک گرداند.

ج) حرکت: عبارت است از رقص و جامه دریدن، عارف در این مقام هر چه بی اختیار انجام دهد بدان مأخوذ نباشد و هر چه به اختیار کند برای نمایاندن به مردم که به مثل وی صاحب مال و مقام است در حالی که نیست، حرام و عین نفاق است. روایت است اگر کسی سی سال غیبت کند بدان نرسد که در سماع حالتی کند که

خوشا دمی که از این خاک پرده بر فکنم

۱- حجاب چهره جهان می‌شود غبار تنم

دروغ باشد. (عطار، شرح حال ابو عمر بخید)

۳- احکام سماع: رواج سماع در میان اهل تصوف سبب اختلاف و انشقاق گردید. گروهی آن را در مجرای شریعت یافته و در زمره عبادات به شمار آوردند و عده‌ای آن را جاده‌ای به سمت گناه و عملی خلاف شرع دیدند. از آن رو دسته‌ای از مبتدیان و خامان، مجالس سماع را محل هوی و هوس و اظهار تمایلات نفسانی قرار دارند. (غزالی، بخش سماع) در بیان احکام سماع باید میان کسانی که یکسره سماع را انکار کرده و در صدد رد آن برآمده‌اند با اکثریتی که طریق میانه برگزیده‌اند تمیزی قائل شد. از اقلیت اول گروهی بر آن‌اند که سماع آلت غیبت است از آن رو که سماع خبر است و خبر در محل عیان، دوری و حجاب و دل مشغولی است پس آلت مبتدیان است تا از پراکندگی‌های غفلت بدان مجتمع شوند. گروهی دیگر آن را عمل ابلیس و فرزندانش می‌شمردند (همایی، ص ۳۹۸، ۵۳۶) و برخی هم مجلس سماع را مهبط دیوان می‌دانند و صاحب کشف المحجوب نکته‌ای را در باب این طایفه اخیر گفته است: از شیخ ابوالعباس شقانی شنیدم که گفت روزی در محفلی بودم که سماع می‌کردند، دیوان دیدم در میان ایشان برهنه بازی می‌کردند و من متعجب حال ایشان مانده بودم که در می‌دمیدند و ایشان بدان گرم‌تر می‌شدند. (همایی، ص ۵۳۷) در جای دیگری سماع را از قبیل لهو و طرب دانسته و مآلاً حرام و معصیت: هر که حرام و معصیت کند فاسق است و هر که حلالش دارد کافر است. (حاکمی، ص ۷۲)

در این جا با پرهیز از بیان نظرات متشرعین و کلمات و عبارات منقول از بزرگان دینی و اصحاب و مشایخ متصوفه در رد و نفی سماع یا تکرار مکررات، ذکر این نکته ضرورت می‌نماید که افراط و تفریط در هر موضوعی، ستم به علم و پژوهش است و در بحث سماع هم با چنین مسأله‌ای روبرو هستیم. و ما همان گونه که در بندهای قبلی آمد در اینجا تنها به گفتارهای مختصری از کسانی که طریق وسطی و «جاده» را

برگزیده‌اند اکتفا کرده و برخی از مراجع نظریات متفاوت را هم در پی نوشت می‌آوریم.^(۱) سماع مجموعه‌ای از ساز و آواز است و اگر بهره مستمع از آن بی بهره‌گی و از روی کار و عادت بوده باشد حرام است لیکن اگر به منظور شنیدن صوت زیبا باشد و از روی عشق به زیبایی و وجد و سرور روحانی و پی بردن به جمال حق؛ این مباح است. (حاکمی، ص ۳۱) به تعبیر ذوالنون مصری سماع وارد حق است که دل‌ها بدو برانگیزد و بر طالب وی حریص کند، هر که آن را به حق شنود به حق راه یابد و هر که به نفس شهود اندر زندقه افتد. مراد از این نه آن است که باید تا سماع علت وصل حق باشد که مراد آن است که مستمع به حق معنی شنود نه صوت؛ و دل وی محل وارد حق باشد. (مجبوری، ص ۵۲۷)

اهمیت قابل ملاحظه‌ای که سماع در نزد مولانا در تزکیه نفس سالک دارد در باب آنچه وی آن را سماع راست می‌خواند صحیح است و با سماع بی دردان که سایر صوفیه نیز آن را در خور طعن و انکار یافته‌اند مربوط نیست. و اینکه در تقریر جواز سماع، مکرر با متشرعه فقهاء، ناچار به مباحثه شد مبنی بر آن بود که وی نیز مثل غزالی سماع را مادام که موجب انحراف از شریعت و دستاویز ارتکاب منهیات نشود خاصه برای کسانی که آن را از روی نفس و هوی نشنوند، خالی از اشکال می‌دید. یاران وی هم از این تلقین بر آن بودند که سماع از آن بر خلق حرام شد که بر هوای نفس مشغول‌اند، چون سماع می‌کنند آن حالت مذوم و مکروه زیاد می‌شود و حرکت را از سر لهو کنند، لاجرم سماع بر چنین قوم حرام می‌شود بر خلاف آن جمعی که عاشق و طالب حقند؛ در سماع ایشان آن حالت و طلب زیادت شود و

۱- آثار فراوانی را در این خصوص می‌توان دید از جمله تلبیس ابلیس، صحیح بخاری، جامع صغیر، کنوز الحقایق، کافی، سنن ابن ماجه، حاشیه مصباح الهدایه همایی، تهذیب و استبصار، ترجمه النهایه شیخ طوسی، حدیقه الشیعه مقدس اردبیلی و...

ماسوی الله در آن وقت در نظر ایشان نمی آید پس بر چنین قوم سماع مباح باشد. (زرین کوب، سرنی، ج ۲، ص ۶۹۴ تا ۶۹۷) شاید روشن ترین تعبیر همان است که سماع را به آفتاب تشبیه کرده که بر همه چیز می تابد تا به قدر استعداد، هر کدام را فیض برساند و سوز و فروز و نواز و گداز آن را هر چیز به قدر لیاقت و شایستگی اش در می یابد. (هجوی، ص ۵۳۰)

نگویم سماع ای برادر که چیست	مگر مستمع را بدانم که کیست
گراز برج معنی پرد طیر او	فرشته فرو ماند از سیر او
وگر مرد لهو است و بازی و لاغ	قوی تر شود لهوش اندر دماغ
پریشان شود گل بباد سحر	نه هیزم که نشکانش جز تبر
جهان در سماع است و مستی و شور	ولیکن چه بیند در آئینه کور...

(بوستان سعدی)

حاصل اینکه تصوف بر صدق و راستی و خلوص نیت و آداب پسندیده و وقار باشد و هر چه در آن هست باید به جد گرفته شود و نه به هزل، از جمله حضور در مجلس سماع باید توام با پاکی نیت و صفای ضمیر و راستی و وقار باشد و از هزل و هوای نفس برکنار باشد.

۴- آداب و مراسم سماع: ادب هر امری اساس و چارچوب و کلید ورود به آن است و کسانی که بر این معیار و منطق ره می سپارند همواره قرین توفیق اند. این ای بسا از امثال مقدمه واجب است که اصولین را سالها و سده های متمادی به خود مشغول داشت و عقل سلیم هم به وجوب آن فارغ از تعلیم اصول رای داده و می دهد. در هر حال استادان فن و بزرگان مشایخ نظراً به مجموع اعمال و رفتار و گفتار پیشینیان و پسینیان متصوفه، آداب و مراسمی برای سماع تالیف کرده و تذکر داده اند که در پی می آید. علی بن عثمان جلابی هجویری که کتابش جامع صفات

مذکور است آداب سماع را اینگونه برشمرده است:

- ۱- نخست اینکه تا حال نباشد، نباید سماع کرد. ۲- با فاصله انجام شود و دیر دیر تا تعظیم آن از بین نرود و عادت نشود. ۳- در حضور پیر و با حضور او انجام شود. ۴- قوال باید که محترم و سنگین و باوقار باشد. ۵- دل و طبع باید از اشغال و لهو خالی باشد. ۶- پرهیز از تکلف و تظاهر در سماع. ۷- تا قوت سماع پیدا نشود نباید در آن مبالغه کرد و آن گاه که قوت پیدا شد نباید آن را تضعیف و از خود دور کرد. ۸- مستمع باید که خود را به وقت بسپارد اگر جنباند بجنبد و اگر ساکن داشت ساکن باشد. ۹- سماع کننده باید تحمل وارد حق را داشته باشد و داد آن بدهد. ۱۰- در حال حرکت از کسی مساعدت نخواهد و اگر کسی مساعدت کند منع ننماید. ۱۱- در سماع کسی دخالت نکند و وقت او را نشوراند. (اگر گروه را سماع گرفته باشد و وی بی نصیب بماند باید وقت ایشان را تمکین کند تا به او نیز آن برکات برسد) ۱۲- حواله هر کس از حضار، قوال و دیگران را به حق کند و به دل با کسی خصومت نکند. ۱۳- در سماع مبتدیان نباشند تا طبعشان بشولیده، متحیر و درمانده نشود. ۱۴- در مجلس سماع آنچه مؤکداً نباید باشد و خطرناک تر از دیگر نبایدهاست. نظاره زنان از بام یا جایی دیگر به درویشان است که این باعث حجاب هایی سخت است. (مجویری، ص ۵۴۴ باب آداب اسماع)

آورده اند که در سماع سه چیز نگاه باید داشت: زمان، مکان، اخوان. هر گاه دل مشغولی باشد یا وقت نماز باشد یا طعام خوردن یا وقت پراکندگی دل، سماع بی فایده است. و چون مکان ناخوش و تاریک و یا راه گذر یا خانه ظالمی باشد، همه وقت شوریده خواهد گشت. اما در شرط سوم باید همه حضار اهل سماع باشند، متکبر و منکر و متکلف و اهل غفلت نباشند که سماع بر اندیشه باطل کنند و زنان نظاره نباشند و جوانان در میان جمع که اندیشه یکدیگر کنند چون سماع شهوت هر دو تیز کند (غزالی، آداب سماع) و کسانی که اهل سماع اند و به سماع نشینند باید که همه سر در پیش افکنند و یکدیگر را ننگرند و دست و سرنجنبانند مثل تشهد نماز دل با خدا باشد و منتظر تا چه فتوح پدید آید از غیبت به سبب سماع، و خویشتن

نگهدارند نه که به اختیار برخیزند. اگر وجد بر کسی غلبه کرد با وی موافقت کنند و برخیزند. (هجوبیری، ص ۵۴۴)

عزالدین علی بن محمود کاشانی، اجمال جامعی از آداب سماع در قطعه‌ای تحت همین نام در اثر ارجمند خویش مصباح الهدایه آورده است که برداشتی گلچین در کمال این مبحث بی تأثیر نیست از آن جمله است: ۱- اخلاص نیت، ۲- سکون، ۳- وقار، ۴- قوت اساک و تسلط بر خویش، ۵- پرهیز از اضطراب به اندک لمعه‌ای از لمعات، ۶- پرهیز از تساکر، ۷- احتراز از شهقه و زعقه (بانگ و فریاد و نعره از روی نشاط) متکلف، ۸- پرهیز از افتراء کذب بر خداوند عالم تعالی و تقدس با تواجدها (چه اظهار وجد در سماع اشارتی است از شخص متواجد بدانکه حق تعالی او را موهبتی کرامت فرموده است. بی حصول اثری از معنی مشارالیه و افتراء و کذب بر حق سبحانه از جمله ذنوب کبائر است)، ۹- پرهیز از تغریر حاضران مجلسه به اظهار حال، ۱۰- پرهیز از افساد عقیده معتقدان در حق اهل صلاح و سد طریق از استمداد از ایشان (چه بعضی از حاضران که به تغریر او مغرور شوند و اعتقاد کنند که او از اهل صلاح است و بعد از آن چیزی که موجب فساد عقیده شود از وی ظاهر شود، اعتقاد ایشان در حق اهل صلاح به کلی باطل شود و حال دیگران را بر او قیاس کنند و بدان سبب مدد صالحان از ایشان منقطع شود و قطع خیر از دیگران عین شرّ و محض گناه است.)، ۱۱- پرهیز از حرکت قبل آنکه وجودشان از حرارت سماع نضجی تمام بیابد و صدور حرکات از ایشان بر وجهی بود که دفع آن نتوانند. (کاشانی، ص ۱۹۴ تا ۱۹۷)

در مراسم سماع هم که از گستره آداب آن بیرون نیست چنانکه پیش از این هم اشاره رفت دو عمل رایج انجام می‌شود که عبارت است از رقص و تخریق. درباره رقص، همان‌گونه که گفته شد نوع مرسوم و غلط رایج آن را کسی نستوده بلکه در پی نفی آن برآمده‌اند. بدین معنی که در شریعت و طریقت «رقص» از جایگاهی برخوردار نیست چرا که از نظر عقل اگر به جدّ باشد «لهو» است و اگر از روی هزل باشد «لغو» است. درست مثل حرکت اهل تواجدها که اهل تقلید از مجموع این حرکات و عادات مذهب ساخته‌اند و عوام هم بر این اعتقاداند که تصوف جز این

نیست. باید گفت که آن اضطرابی که نتیجه وجد است پای بازی و طبع پروردن نیست بلکه جان‌گداحتی است و کسی که آن را «رقص» نام کند سخت از معنی دور است. (مجویری، ص ۵۴۱ و ۵۴۲) در باب «خرق» نیز عقاید متفاوت است در صلاح و فساد آن، اما عقیده‌ای بر آن است که هر پاره از جامه راحت دل مؤمنی است و قضاء حاجتی و هر چند که دارای اصلی در سماع نیست لیکن اگر دست دهد از روی عذر، مذموم نیست. (مجویری، ص ۵۴۳) اصولاً غلبه وجد، سماع صوفی را به نعره زنی و خرقة‌داری و دست افشانی و پایکوبی تبدیل می‌کند و این از تأثیری است که موسیقی در ایجاد سکر و بی خودی دارد. رقص در مکتب مولانا غالباً همچون نیایشی رمزی است که لازمه «سماع راست» و متضمن لطایف اسرار طریقت بوده است. (زرین کوب، سرنی، ج ۲، ص ۶۹۴ و ۶۹۵) البته همچنانکه حرکت در سماع و زعقه (بانگ بلند از سرنشاط) به اختیار روا نیست، تخریق نیز باید از غلبه حال و سلب تماسک و تمالک باشد، چون در غیر این صورت هم دعوی حال است بی معنی حال و هم اتلاف مال. و در القاء خرقة به قوال هم با تقدیم نیتی صالح قرین باشد بدون تکلف و ریا. (کاشانی، ص ۱۹۸-۱۹۹) در آئین تخریق که صاحب سماع اعطاء و القاء می‌کند هم گفتنی‌هایی هست که گویند بر دو نوع است «صحیحه» که یا خاص قوال است یا به وسیله شخص ممثل الامری به هر کس که مصلحت باشد داده می‌شود و «ممزّقه» که از سوی صاحب وجد از سر غلبه و سلب اختیار بر خود خرق می‌شود و به حاضران اعطاء می‌شود. (کاشانی، همانجا) در هر حال پاره کردن خرقة یا جامه دریدن یا خرقة‌کندن و یا خرقة از سر به در آوردن که در بخش عظیمی از ادبیات عرفانی دیده می‌شود عبارت از این است که چون صوفی در حال رقص و غلبه شور و وجد و آشفتگی، به دنیا و مافیها پشت پا زده و دست بر کائنات می‌افشاند، جامه پاره کرده و به طرف نوازندگان و خوانندگان و جمع حضار می‌انداخته و آن خرقة مطابق آئین خاصی میان ایشان تقسیم می‌شده و از آثار متبرکه به شمار می‌رفته که غالباً در

بین مریدان خرید و فروش می شده است. (همایی، ص ۴۰۱)

نتیجه:

عرفان اسلامی دارای مبانی و اصولی است که همه آداب و رفتارهای مدعیان عرفان و تصوف از آن مبانی سرچشمه می‌گیرد. روح و باطن تظاهرات عرفانی با سطحی‌نگری و اعمال ظاهری و بدون عمق بیگانه است. عرفان اسلامی دارای ژرفایی است که بدون دست‌یابی به آن ژرفا، هرگونه تظاهری و تواجدی محکوم به ابطال است. سماع به عنوان یکی از اصلی‌ترین آداب عرفانی دارای اصولی است که وقار، متانت، خلوص و استغنائی انسانی از بدیهی‌ترین آن اصول به شمار می‌رود.

منابع:

- ۱- انصاری، خواجه عبدالله، منازل السائرین، انتشارات کاروان فرهادی، ۱۳۵۵.
- ۲- جامی، نورالدین، نفحات الانس من حضرات القدس، به کوشش محمود عابدی، انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۰.
- ۳- حاکمی، اسماعیل، سماع در تصوف، انتشارات دانشگاه تهران، چ پنجم، ۱۳۷۳.
- ۴- زرین کوب، عبدالحسین، پله پله تا ملاقات خدا، چ دوازدهم، انتشارات علمی، ۱۳۷۸.
- ۵- زرین کوب، عبدالحسین، جستجو در تصوف ایران، انتشارات امیرکبیر، چ چهارم، ۱۳۶۹.
- ۶- زرین کوب، عبدالحسین، سرنی، نقد و شرح تحلیلی و تطبیقی مثنوی، انتشارات علمی، چاپ دوم، ۱۳۶۶.
- ۷- سجادی، سید جعفر، فرهنگ اصطلاحات و تعبیرات عرفانی، کتابخانه طهوری، چ اول (با تجدید نظر کلی و اضافات)، ۱۳۷۰.
- ۸- شریعتی، علی، کویر، بدون مشخصات.
- ۹- صفا، ذبیح الله، تاریخ ادبیات در ایران، انتشارات فردوس، چاپ هفتم، ۱۳۶۶.
- ۱۰- عطار نیشابوری، تذکرة الاولیا، به کوشش محمد استعلامی، انتشارات زوار، چ دوم، ۲۵۳۵.

- ۱۱- غزالی، امام محمد، کیمیای سعادت، به کوشش حسین خدیو جم، چاپ هفتم، ۱۳۵۳.
- ۱۲- غنی، قاسم، بحث در آثار و افکار و احوال حافظ (تاریخ تصوف در اسلام) مطبعه بانک ملی ایران، ۱۳۲۲.
- ۱۳- فرشیدور، خسرو، درباره ادبیات و نقد ادبی، انتشارات امیرکبیر، چ اول، ۱۳۶۳.
- ۱۴- کاشانی، عزالدین محمود بن علی، مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه، به کوشش جلال الدین همایی، کتابخانه سنایی، چ دوم.
- ۱۵- گوهرین، سید صادق، شرح اصطلاحات تصوف، انتشارات زوار، چ اول، ۱۳۶۸.
- ۱۶- محمد بن منور بن ابی سعد بن ابی ظاهر من ابی سعید میهنی، اسرارالتوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید، به کوشش دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی، انتشارات آگاه تهران، ۱۳۶۶.
- ۱۷- مرتضوی، منوچهر، مکتب حافظ، انتشارات ستوده، تبریز، چ سوم، ۱۳۷۰.
- ۱۸- المنجد، عربی به فارسی، ترجمه محمد بندر ریگی، انتشارات ایران، چ اول، ۱۳۷۴.
- ۱۹- هجویری غزنوی، ابوالحسن علی بن عثمان جلایی، کشف المحجوب، تصحیح و ژوکوفسکی و مقدمه دکتر قاسم انصاری، کتابخانه طهوری، چ دوم، ۱۳۷۱.
- ۲۰- همایی، جلال الدین، تاریخ تصوف در اسلام، تهران، چاپ اول، ۱۳۶۲.